

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عین الدین «نذیری» - کابل

۸ جولای ۲۰۱۲

## ظاهرشاه - تُنگرِ امریکا و ناتو

بعد از سالیان مهجوری و زندگانی در غربت، بخت شگفت تا وطن عزیزم را زیارت کنم و روزی چند را در زادگاهم کابل جان بگذرانم. اکنون هم این سطور را از مغز کابل نو می نویسم. وقتیکه آدم بعد از سالهای سال به وطن برمی گردد، همه چیز را دگرگونه می بیند. در وطن ما همه چیز تغییر خورده است و بارزترین و بدترین تغییر را در دگرگونی طرز تفکر و کرکتر و روش و منش و در یک کلام در فرهنگ و پندارام می بینم. افغانانی را که چند دهه قبل می شناختی دیگر اثری از ایشان نمی یابی. وقتی آدم در وطن به سر می برد و انواع و اقسام بی سر و سامانی را می بیند، دلش می خواهد که قلم برداشته و همه چیز را یکباره و با تفصیل هرچه تمام تر بنویسد و درد دل خود را با وطنداران دلسوز خود در میان بگذارد، بالاخص با وطندارانی که در اروپا و امریکا ظاهراً در عیش و نوش به سر می برند و از حال وطن و مردم خود خبر ندارند. گزارشهای این باب را که بسط و تفصیل همه جانبه می خواهد، می گذارم به فرصتی مساعد. فعلاً به دنبال نکته خاصی می روم که فکرم را در این سه چار روز به خود مشغول می دارد.

از وقتی که پورتال آزاده «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» را کشف کرده ام، روزی نیست که در آن سر نزنم و مطالبش را نخوانم. من شخصاً بدین نتیجه رسیده ام، که اگر کسی صفحات روزمره و جدیدالتحریر و هر روز نوشته این صفحه بی مانند را مرور نماید، دیگر ضرورتی نمی ماند که به وبسایت های دیگر مراجعه نماید. در این پورتال هر روز مطالب نو و «کاغذپیچ» را می توان خواند؛ یعنی مطالبی را که در هیچ جای دیگر قابل سراغ نیستند. جرأت و شجاعتی را که متصدیان و گردانندگان پورتال «افغانستان آزاد- آزاد افغانستان» در تقدیم و عرضه کردن مطالب به خرج می دهند، در وجود هیچ کس و هیچ وبسایت و هیچ نهادی نمی توان سراغ کرد. از عرصه چند هفته ای که در کابل عزیز به سر می برم، هیچ روزی نبوده که "صبح بخیر" مرا مراجعه به این پورتال نساخته باشد.

اگرچه من ذاتاً زیاد نوشته نمی‌کنم و اهل کاغذ و قلم بسیار هم نیستم و خوش دارم که نوشته‌های دیگران را بخوانم و بر اندوخته‌های فکری و معنوی خود بیفزایم، ولی با آنهم فکر می‌کنم که دیربست که برای پورتال عزیز ما چیزی نوشته نکرده و از این بابت قرضدار می‌باشم.

از مطالبی که در این اواخر در پورتال حتماً و بلاناغه مرور می‌کنم، یکی سلسله‌گفتاریست از نویسنده‌نخبه و کم‌نظیر وطن‌ما، جناب موسوی صاحب، که در پیوند با آن شبنامه می‌نگارند و تا الآن به بخش ۳۹ هم رسیده است. جناب موسوی با حافظه‌توانا و خارق‌العاده‌ای که دارند تمام کوانف جریانات و رویدادهای سیاسی «ساما» را یک به یک جلو روی ما می‌گذارند و کار بسیار ارزنده‌ای را انجام می‌دهند. و چه جای خوشبختی است که ایشان بر گوشه‌های مختلف یک جنبش مترقی و سخت‌پرنشیب و فراز وطن‌روشنی می‌اندازند و کاری را که دیگران قادر به انجامش نبوده‌اند و نیستند، به عهده گرفته‌اند.

قراری که شواهد حکایت می‌کنند، موسوی صاحب بحث را بسیار فراخ و پریهنا طرح کرده‌اند، که به این حساب این سلسله هنوز به خم یک کوچه هم نرسیده است. از اینرو صبر ایوب پیغمبر باید داشته باشیم تا بالاخره هویت آن شبنامه نویس لعین را فاش ببینیم. نشود که تا آن زمان حضرت عزرائیل علیه السلام به سروقت آن ملعون نابکار رسیده و داد و بیدادش را بکشد، بدون اینکه موسوی صاحب حقش را داده باشد؟ بر نبی صلوات! به هر تقدیر! به مسأله اصلی می‌پردازم:

وقتی خطابیۀ پورتال را عنوانی آقای دکتر صاحب محمد اکبر «یوسفی» خواندم و در عین صفحه نوشته‌کوبنده جناب دکتر صاحب صفی‌الله «صاحبزاده» از نظرم گذشت، حدس زدم که باید کار ناشایسته و ناکردنی صورت گرفته باشد. تا این که نویسنده‌توانا و طنزپرداز موشگاف، جناب خالقداد پغمانی راز را از پرده برون انداخت و فهمیده شد که آقای دکتر یوسفی از طریق پورتال «افغان جرمن آنلاین» گلی را به آب داده است. من دلم اصلاً نمی‌خواست و نمی‌خواهد که به سراغ آن پورتال بروم، ولی حالا دیگر ناگزیر بودم بدان صفحه‌انترنتی رجوع کرده و نوشته‌آقای دکتر یوسفی را مرور نمایم.

وقتی آدم نوشته‌دکتر صاحب یوسفی را با دقت می‌خواند، به نکات فراوان قابل تأمل بر می‌خورد و من از میانه فقط به دو نکته اشارت می‌کنم. گذشته از اینکه نوشته‌ای تا این حد پریشان و معشوش را از کسی که خود را «دانشمند» و «محقق» به حساب می‌آورد، نمی‌توان بدون بُهت و افسوس پذیرفت، چون یک «محقق و عالم» باید با دیدی همه‌جانبه و عالمانه به مسائل برخورد بکند و نه چنان سرگردان و سطحینگرانه.

آقای یوسفی در مقاله خود در زمینه نامگذاری "ظاهر خان" مینویسد:

«... اصلاً خانواده ایشان، وقتی در سال ۱۹۱۴ فرزند آنها در جریان جنگ اول جهانی چشم دنیا باز می‌نماید، پدر و مادر و اقارب، نام مکمل "محمد ظاهرشاه" را بوی تفویض مینمایند...» (رنگ سرخ را من برای جلی ساختن، انتخاب کرده‌ام)

اما «کور هم می‌فهمد که دلده شور است» و چنین نامگذاری نه معقول است و نه مرسوم. معقول و مرسوم اینست که نام کسی را در ملک ما «محمد ظاهر» بمانند و یا «ظاهرشاه»، نه این که او را از همان اول کار «محمد ظاهرشاه» بمانند. چون ترکیب لغوی «محمد ظاهرشاه» منطقاً محموله «شاهی و پادشاهی» را در وجود حاملش تضمین می‌کند. با انصراف از بُعد منطقی و تداول نامگذاری در ملک ما، که چنین کاری را اجازه نمی‌دهد، اگر فرمان‌های "ظاهرشاه" را که به خروارها در هر کنج و کنار آرشیفها آر미ده‌اند، مد نظر بگیریم، در پای این فرمانها «محمد ظاهر» نوشته شده است که با امضای خود شاه تسجیل می‌گردند. وقتی «محمد ظاهر»

بر اریکه سلطنت نشست نام «شاه» در عقب نامش افزود گشته و «محمد ظاهر شاه» شد و با لقب «المتوکل علی الله» در هیأت «المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه» درآمد.

وقتی کسی خود را «محقق» می نامد و کار خود را «علمی و عالمانه و محققانه و دانشمندانه و...»، باید حتماً چنین یک نکته ابتدائی را متوجه شده باشد.

نکته دوم که بر آن مکث می کنم، کارنامه منفی «ظاهرشاه» در تاریخ معاصر ماست که هرگز وی را سزاوار کلمات تمجیدی و ترحیمی نمی سازد. و بگذارید آخرین رول منفی ظاهرشاه را در تاریخ وطن بیان کنم:

نوشته ام را «ظاهرشاه - تنگر امریکا و ناتو» عنوان کردم. از نظر من؛ اگر تمام کارنامه سیاه ظاهرشاه را نادیده هم بگیریم، تنها رول "تنگر بودن" «وی» کافیسست که محکومیت تاریخی او را مسجل کند.

در وطن ما از قدیمها رواج بوده است، که در شب زفاف پیره زنی مجرب را در پشت حجله "عروس و داماد" می گماشتند، تا رسم «خانه داری» را به «شاه و عروس» بیاموزد. چنین پیره زن باتجربه را "تنگر" می نامیدند. همین زن هم بود که دستمال پر خون عروس را برسم خوشخبری و مژده به فامیل های عروس و داماد نشان می داد.

هیچ کس منکر شده نمی تواند که امریکا و ناتو برای توجیه تجاوز بر افغانستان و اشغال آن به وسائلی نیاز داشتند، تا این کار «ضد حقوقی» و «ضد انسانی» ایشان را توجیه بدارد. همان است که در پهلوئ دسایس الحیل فراوان دیگر، پیره مردی را که سالهاست در بسترهای گرم و نرم ایتالیا و فارغ از جنجال دنیا غنوده است، با کش و فش و بارنامه به وطنش برمی گردانند، تا در چنین یک معامله خطیر سیاسی، رول "تنگر" و "مُحَلِّل" (حلال سازنده) را برای شان بازی کند. آمدن ظاهرشاه به وطن، به چه معنی بود؟ آمدن ظاهرشاه به وطن معنای این را داشت که ظاهرشاه از دل و جان طرفدار حضور امریکا و ناتو در افغانستان است. و بعد صحنه تمثیل شروع گردید؛ مجریان امور صحنه ها ساختند و با «باریاب شدن». «رعایای و فاشعار شاهانه»، وانمود کردند که مردم افغانستان هم از صمیم قلب قبولدار این شرایط می باشند. وانمود کردند که گویا مردم افغانستان "بزرگان" و "ریش سفیدان" و "معززین" خود را به نمایندگی از خود، برای "مشروعیت بخشیدن" حضور بیگانگان نزد «بابای ملت» فرستاده اند.

و کسی که از الفبای سیاست سررشته ای داشت، عمق «صحنه سازیهای مزورانه و فریبکارانه» امریکا و ناتو را دریافته بود.

و نکته آخرین:

صرفنظر از نکات انتقادطلب دیگر در مقاله جناب یوسفی، بیان بی نمک و بی مزه قصه مشهور و بسیار پیش پای افتاده «اوقی و کله گاو»، کاریست که درخور شأن هیچ محقق و دانشمند و نویسنده ای نیست. وقتی این قصه و داستان را از زبان جناب "داکتر یوسفی" خواندم، خدا شاهد است که پیش خود شرمیدم و از خجالت رنگم سرخ شد.